

## هرکی پا کج میگذارد، خون دل ما میخوریم نظری بر شناخت شاعر افغان، واصف باختری و همگامان وی

عرضی مختصر در مورد افعال گزاردن و گذاشتن:

این شاگرد قبل از تحریر مطلبی که مطالعه میفرمایید، مدتی در تردید استعمال افعال «گذاشتن و گزاردن» بودم چون اکثراً علی غم درک معانی هر دو، باز هم سبب خطای املائی میگردند. لاجرم به صفحه خود شعر ارزشمند «صائب تبریزی» رفتم که در آنجا هم بیشتر با حرف «ذ» و کمتر با حرف «ز» مواجه گشتم.

در رویداد های خونین نیم قرن اخیر افغانستان و بربادی مادر وطن اگر دقیق گردیم، بعد از سقوط سلطنت همانقدر که دست غیر و دسیسه های اجانب دخیل بوده و هست، دقیقاً همگامی و همکاری فرزندان وطن نیز که پا کج گذاشته و با تکیه بر این همسایه و آن همسایه و یا با پیوستن به این افکار سیاسی و اجتماعی نامأنوس آن فیلسوف غرب و این فیلسوف شرق، باعث بربادی سرزمین ما و بدبختی یک ملت مظلوم و بیدفاع گردیده اند.

دور نمیرویم در دهه دیموکراسی آنچه را که آن جریان مترقی برای اولین بار با تثبیت حقوق فردی و ترویج آزادی های فکر و بیان مجاز دانست، باعث سوء استفاده وسیع گروه هایی که از نعمت سواد و توانایی فکری برخوردار بودند گردید، طوریکه با گرایش و تخریب اذهان نو جوانان و تحریف و مسمومیت افکار آنان، جریانات سیاسی مخرب و غیر معمولی را در محیط رایج ساختند. متأسفانه تغییر اذهان گروپ های با سواد شاگردان و محصلین لیسه ها و پوهنتون در رأس این استحاله قرار داشتند که بدون شک درین مبارزات، نه تنها دیموکراسی نو پا با تغییرات بیمورد در کدر حکومتی و تقرر و عزل صدراعظمان مختلفه، ایجاد مظاهرات و برهم خوردن نظم عامه، از ریشه خشک گردید، بلکه با تحریف افکار عامه و تمایل جوانان بیخبر از عمق قضایای پشت پرده سیاسی، تبلیغات سوء و بی مسئولیتی قشر جوانی که گرایش راستی و چپی افراطی را نوعی افکار مترقی میپنداشتند، سخت به بیراهه کشیده شدند و راه خطا پیشه نمودند.

قدم اول بربادی مملکت در حقیقت با گرایش «سردار محمد داود» به قشر چپ گرای پرچم و خلق در زمان عزلت و اقدام به کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ گذاشته شد. البته بر همگان معلوم بود که به

پیروی از «پلان برژنف»، همانا قدم بعدی حتماً کودتای خانمان بر انداز ثور ذریعه همان گروه و گروهی بود که نتیجتاً ملت مظلوم و مملکت ویران دمی بعد از آن اقدام خونین آتشین، نیاسود.

اگرچه تاریخ ممالک مختلفه نظری اجمالی انداخته شود، دیده میشود که بیشتر پلان های جنگ، اشغال و بربادی یک سرزمین با همکاری و همدستی، اکثراً اقلیتی منحرف و شر انداز آنکشور ها صورت گرفته است که با افکار و ذهنیت عامه درگیر شده اند. راپور های زیادی از اعمال جاسوسی، توطئه های سیاسی و اجتماعی ذریعه اهالی یک سرزمین و حتی ترویج تغییرات ته بنایی اجتماعی، ادبی و کلتوری به نفع همسایگان و یا مملکتی که در دسائس و تخریب سهمیم است، موجود می باشد.... ایران در تجاوز فرهنگی متداوم و استحاله لسان ارزشمند دری افغانستان ملیون ها سرمایه ملت خویش را با استخدام جاسوسانی چون «اعظم رهنورد، قوی کوشان، مخدوم رهین» و صداها مانند آنان مصرف نموده است؛ چنانچه که «اعظم رهنورد» را از فرانسه مستقیماً پشت پرده نطقان تلویزیون نصب نمود و حتی دستگاه های معتبر خبر رسانی ای چون «تلویزیون طلوع» با سرمایه خارجی و ظرفیت بزرگ و استثنایی پرودکاست که زبان اصیل و با کفایت دری مردم افغانستان را با استحاله غیر شرافتمندانه و غیر واجبی قهراً مواجه ساخته است!! دردا که دامنه این تخریب و تحریف خاینانه تا حدی وسیع می باشد که بقیه و اکثر دستگاه های خبر رسانی و حتی تلویزیون های دولتی ما درین تغییر اُسف انگیز که «تجاوز فرهنگی ایران» شناخته میشود، سهمیم گردیدند، چنانچه که این مرض مسری به پروگرام دری «رادیوی آزادی» و «صدای امریکا» هم سرایت نموده است. نطقان افغان «بی بی سی» البته عمریست که به این کجروی روان هستند. چه حاتم بخشی وسیعی!! همچنان هستند گروهی از شعرا و نویسندگانی که بی موجب سخت سنگ استعمال ادبیات نو بنیاد امروز ایران را بر سینه زده، با لغات و اصطلاحات اختراعی «فرهنگستان آخوندی» و ابتیاع غیر ضروری اصطلاحات نا مانوس محیط اجتماعی ایران را «کاپی» مینمایند.

با مرگ «واصف باختری» شاعر افغان که گرایش آشکارای وی به ادبیات امروزی و استعمال لغات و اصطلاحات جدید ایرانی، مشاهده میگردد که تنها معدودی از صفحات مطبوعات که در عزای مرگ وی نشستند، یا از پیروان «حزب منحرف و منحل شده دیموکراتیک خلق» میباشند، یا ایرانی و یا پیروان سر سخت ایران آخوندی.

یکی از سرسپردگان شناخته شده رژیم آخوندی نویسنده افغان به نام «کازم کاظمی» مقیم ایران است که سخت شیفته و فریفته ادبیات امروز آنکشور شناخته میشود و شاید در فابریکه لغت سازی و اصطلاح سازی «فرهنگستان ایران» هم عضویت داشته باشد، وی افسوس میخورد که چرا

«**واصف باختری**» در ایران نمیزیسته است تا وی هم از غنای ادبی «!؟» آنسرزمین بیشتر بهره مند میگردید. یا الله!!

در جنایاتی که منجر به کودتای ثور، اشغال افغانستان عزیز و تفوق حزب «**دیموکراتیک خلق**» گردید، در زمره گروه های وابسته به سفارت شوروی، بدبختانه تعداد زیادی از اهل مطبوعات، نویسندگان، شعرا و اهل کتاب و مطالعه هم شامل بودند که با تأسف و ناباوری حتی بعد از چهار و نیم دهه، هنوز هم نقاب از رخ هر یک شان کنار می رود!

دردا که این ها با وجود مطالعات وسیعی که حتماً از اجتماعات رژیم های سوسیالیستی در آنزمان داشته اند، به این حقیقت هم واقف بودند که بعد از سپری شدن ۶ دهه از انقلاب اکتوبر، هنوز ممالک اقمار و خود شوروی وقت از عدالت و مساوات اجتماعی موعود برخوردار نگشته بودند.....نویسنده در زمستان سرد و یخبندان مسکو، لین هایی که برای قرص نان و یکدانه سیب یا کچالو تشکیل میگردید را دیده است که بزودی آنوقه ناچیز تمام میشد و لین از هم میپاشید، در حالیکه اعضای کمیته مرکزی و شورای عالی در لیموزین های سیاه رنگ و زندگی های تجملی و حیات مافوق مرفه دور از چشم ملت به راحتی میزیستند!!

حال میرویم به سراغ اهل مطبوعات وقت، یعنی نویسندگان و شعرای ما که فریفته و پیرو چنان رژیمی در کشور اشغالی ویران گشته شان همگام و همنظر با اولیای امور وابسته به اتحاد شوروی اشغالگر گردیدند. بدون شک قشر باسواد و مخصوصاً گروه های فرهنگی و مطبوعاتی برای تبلیغ افکار و تغییر عقاید در اجتماعات عقب مانده نقش بارزی را ایفا می نمایند و چنین بود احوال مردم افغانستان عزیز که آله دست خیانت پیشگانی به نام «**خلق و پرچم**» و همگامان وابسته به اتحاد شوروی اشغالگر و سفاک گردیدند.

به سراغ مثلی معروف میرویم که نهایت به حقیقت نزدیک است:

«**تو بگو دوست تو کیست، تا من بگویم تو کی هستی**». در ارتباطات فامیلی اگر همگامی و همفکری هم نباشد، اکثراً اجبار پذیرش اعضای فامیل در حلقه خانواده موجود است؛ ولی در گروه دوستان، مخصوصاً اگر اهل عقیده و نظر و مفکوره سیاسی و اجتماعی نزدیک به هم باشند، همگامی و همفکری زیادی در مسائل و نظرات شان سبب میگردد. میرویم به سراغ سطوری از یکی از همنظران مطبوعاتی «**واصف باختری**» یعنی آقای «**ملک ستیز**» را که با ناباوری عمیقی «**کشف**» گردید که وی هم ظاهراً با نظریات نهایت ملی و روشنگرا در حقیقت نه تنها با گروه مطبوعاتیان افغان چپگرا همونوا بوده است، بلکه او به همه آن مطبوعاتیان ضد ملی از قبیل «**دستگیر پنجشیری**»،

بارق شفيعی، اکرم عثمان، سلیمان لایق، واصف باختری وووو...» که دهه ها در پناه سفارت شوروی و نظریات لینن و استالین برای تخریب و بربادی مادر وطن و مسموم ساختن ذهنیت جوانان افغان پرورش یافته بودند، همگامی و هم نوایی داشته است. البته «**واصف باختری**» هم که به گفته وی جزئی از همان گروه «**رفقا**» و هم عقیده و نظر بوده، مقام و مرتبت بالا تری داشته است. هیئات!!

متأسفانه با پراگندگی ملت افغانستان و مهاجرت های متداوم و ایجاد فاصله در اقصی نقاط کره ارض، شناخت هموطنان مشکل بزرگی را برای آگاهی به سوابق و راه و روش گذشته آنان بار می آورد. اینقلم با خلوص نیت آنچه را آقای «**ملک ستیز**» در زمینه وطن و هموطن سالها مینوشت و بیان میکرد، باور نموده و اکثراً تأیید مینمودم تا با سطوری که مطالعه میفرمایید وابستگی وی را به جمیعت و گروه وابسته به مسکو که در فیس بوک نامبرده به قلم خودش از حقایق آگاه گردیدم که راه ما را فرسخ ها از هم دور میسازد.... هر قطره خونی از مردم کشورم که به همفکری، وابستگی و همگامی با خاینانی چون «**خلق و پرچم**» ریخته شده باشد، غیر قابل بخشش است؛ حتی دنباله رو های آن حزبیان سخیف در خیانت آنان شریک و شامل شمرده میشوند.

بلی این اجتماعات دوستان «!؟» همدل، قرار تائید آقای «**ملک ستیز**» در سالهای ۶۰ هجری شمسی که همزمان به اشغال خاک مقدس افغانستان ذریعه اردوی مخرب اتحاد شوروی سفاک و کشتار ددمنشانه دو ملیون سکنه بیگناه و بیدفاع ملت افغان و آوارگی ملیون های آنان باشد، صورت میگرفت، روزگاران خوش و فراموش ناشدنی ای را منحصیث اعضای تشکیل شرم آور غیر ملی «**اتحاده نویسندگان افغانستان**» داشته اند که بیشتر برای جذب جوانان از همه جا بیخبر وطن بود.... روزگار خون و آتشی که هزاران جوان و غیر جوان از دانشمندان، اهل کسبه، تجار، نویسندگان ملی کشته میشدند و هزاران دیگر در پولیگون ها زنده به گور میگرددیند:

[در سال های شصت «منظور از سالهای اشغال افغانستان عزیز است - ازین قلم» وقتی اثر ماندگار استاد باختری «و آفتاب نمی میرد» در هتل آریانای کابل رونمایی می شد زنده یاد سیاوش کسرایی شاعر بزرگ فارسی بدون شک عضوی از حزب توده ایران - ازین قلم» خالق منظومه آرش کمانگیر که آن زمان در کابل اقامت داشت در باب آثار استاد باختری چنین گفت: «آثار دوست محبوبم واصف باختری تنها برای امروز نه، بلکه برای نسل های آینده سروده شده است. باختری شاعر امروز و فردای ماست.» شاید تا هنوز، این بهترین معرفی باشد که در باب استاد باختری شنیده ام. استاد که جوانان را بسیار دوست می داشت، به چهره محبوب همه جوانان نویسنده، شاعر،

هنرمند و دانش‌پژوه تبدیل شده بود. در آن سال‌ها که ما با گروهی از جوانان پر شور انجمن نویسندگان جوان را در رهبری و هماهنگی اتحادیه نویسندگان افغانستان که استاد باختری یکی از مسئولین آن بود، تشکیل می‌دادیم، از محبت و صمیمیت فرزانه‌گانی چون استاد زریاب، استاد باختری، دکتر اکرم عثمان، استاد رازق رویین، زنده‌یاد سلیمان لایق، زنده‌یاد باریق شفیع، زنده‌یاد دستگیر پنجشیری، دکتر عبدالاحد جاوید، دکتر مجاور احمد زیار و دکتر عبدالله ناییب مستفید می‌شدیم. گسترش جنگ‌ها همه را پریشان ساخت. وقتی ما همه سرگردان و آواره‌ی جنگ‌ها شدیم، احوال استاد گرامی و اصف باختری را که در ایالت کالیفرنیا امریکا جایگزین شده بود، می‌گرفتم. آن قدر محبت و صمیمیت نثارم می‌کرد که شرمنده می‌شدم.]

خون و آتش وطن داشته اند؟! این علم برداران و ایرانی، اشغال و همکاری و همگامی با شوروی و تکیه بر «کی جی بی» سفاک و صد و بیست هزار عسکر متجاوز و قاتلان واقعی مردم مظلوم افغانستان لطفاً بیاد بیاورید که آنانیکه در بالا به لقب زنده یاد آراسته گردیده اند دارای چه نوع جای پای در تاریخ بوده اند. این ملت ستیزان و خاک‌روشان مانند تعداد زیادی نه تنها به لباس خیانت ملی و جنایت در حق مردم خویش از جانب «رفقا» شناخته نمی‌گردند، بلکه مشاهده می‌نماییم که با شتارت و بی‌حیایی از زیر خاکستر زمان و باطلاق تاریخ همه آن خیانت پیشگانی که افغانستان آزاد و غیر منسلک را به آتش کشیدند و ملت مظلوم و بی دفاع آنرا آواره ابدی ساختند با قدر و منزلت و عزت می‌خواهند در صفحات تاریخ جا باز نمایند و روسیاهی آشکاری شان را در بربادی سرزمین شان رنگ مجازی دهند؛ غافل از آنکه اینان کجروان شناخته شده رویداد های نیم قرن اخیر افغانستان جنگ زده ویران اند و بس. مثلاً همین «عبدالقیوم میرزاده» با سابقه آشکارا که با جرأت از «واصف باختری» قدردانی مینماید، در حقیقت کاسه چینی ای است که صدا میکند و علنی نامبرده را در گروه چپ‌گرا و همنظر خویش شامل می‌سازد!

بدون تردید تاریخ فقط آنچه را واقعاً در یک سرزمین خاص و یک زمان خاص واقع گردیده است ثبت و افشاء می‌نماید..... در اوراق تاریخ افغانستان جنگ زده ویران همه آنانی که با روسیاهی همکاری با احزاب غیر ملی «خلق و پرچم» قدمی برداشته اند، سر افکنده و شرمنده ملت نهایت مظلوم و دربر افغانستان اند!